

دکتر فاطمی، دکتر مصدق و شاه سه حمله و یک دفاع

۱- حمله‌ی اول: موضع مصدق قابل دفاع نیست!

کج منوچهر گودرزی

من از خوانندگان دائمی ماهنامه‌ی حافظام، اما با شما در بت ساختن از مصدق و کوبیدن محمدرضا شاه پهلوی موافق نیستم. در مقاله‌ی قبلی ۳۰ تیر به قلم آقای مولوی خیلی بی‌انصافی شده بود و خوشبختانه، خود شما در یادداشت سردبیر کمی زهر آن مقاله را گرفته بودید. اما در مقاله‌ی ایشان در شماره‌ی آبان که به مناسبت پنجاهمین سال اعدام دکتر فاطمی، ویژه‌نامه‌ی برای او شده بود، هیچ‌یک از کاستی‌های دکتر فاطمی را در میان نیاورده بودید. اولاً چه‌گونه ممکن است که کسی وزیر امور خارجه‌ی کشور باشد و در عین حال به‌عنوان صاحب امتیاز و سردبیر روزنامه‌ی باختر امروز، مرتب به نظام سیاسی وقت (یعنی سلطنت مشروطه، شاه و دربار) حمله کند؟ دوم این‌که درباره‌ی موضع دکتر مصدق هم نسبت به کار دکتر فاطمی، مورد از دو صورت خارج نیست. یا مصدق از کار فاطمی بی‌اطلاع بوده که زهی غفلت که نخست‌وزیر مملکت حتی از اقدامات بحران‌آفرین همکاران نزدیکش بی‌خبر باشد، یا از کار فاطمی بااطلاع بوده که در این صورت، زهی قانون‌شکنی و بی‌اعتنایی به اصول که خود مصدق تظاهر به قبول شاه کند، ولی به‌دست فاطمی بخواد ریشه‌ی سلطنت را از بیخ برکند.

۲- حمله‌ی دوم: نامه‌ی دست‌نویس بی‌امضا

کج دکتر ه - ۱ - ل [نام مستعار!]

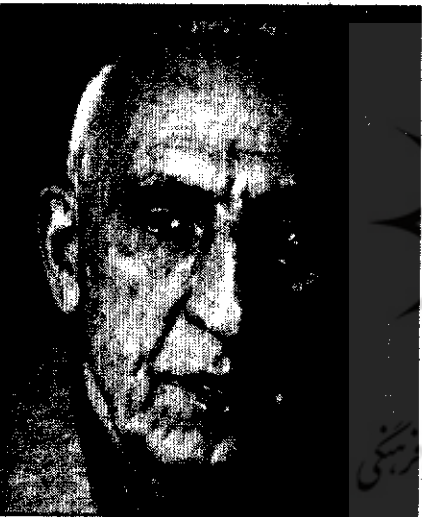
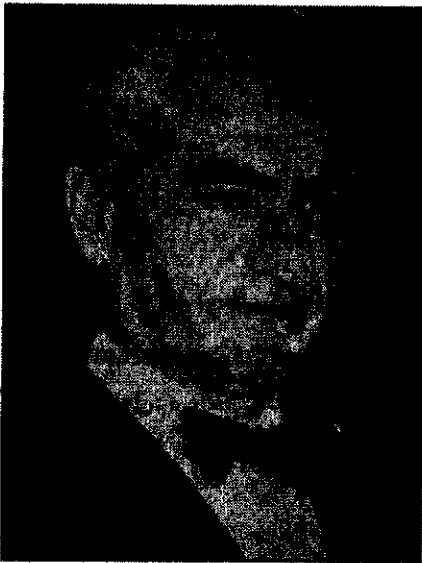
اشاره: ما معمولاً نامه‌های بی‌امضا را چاپ نمی‌کنیم، اما نویسنده‌ی این نامه می‌گوید که «متأسفانه!» کتاب‌هایی در این سرزمین انتشار داده و دست به قلم بوده و پیداست که دل‌پُردری از ما و دیگر هم‌وطنان خود دارد و خواسته است، نظر خود را بی‌ملاحظه ابراز دارد، و در حقیقت هم چون نسبت به سردبیر و ماهنامه آن‌چه در دل داشته است، بر قلم آورده؛ نمی‌توانسته است نام کامل خود را افشا کند. لذا عین نامه‌ی او را چاپ می‌کنیم و برای اطمینان خاطر ایشان می‌گوییم که: برابر ابلاغ «بسیمی دانشگاه گلاسگو کالیدونیای انگلستان مورخ یکم اپریل ۱۹۹۲ «درصد» پروفیسوری سردبیر چنان است که هیچ پروفیسوری در جهان از آن نمی‌تواند، پروفیسورتر باشد! اما متن کامل این نویسنده که خواسته‌اند با حداقل هزینه در پوشش نام مستعار که حتماً «دکتر»ی آن مستعار نیست، اظهارنظری منتقدانه کنند:

با سلام:

آقای پروفیسور که هم «سید» هستید و هم «امین» که با هم نمی‌خواند! نمی‌دانم چرا؟ ولی اگر عنوان پروفیسور آن هم در رشته‌ی حقوق به هر «درصدی» واقعیت داشته باشد که ان‌شاءالله دارد، باید که خود «چرایش؟» را بدانید و اینا حداقل حدس بزنید. باری در

نشریه‌ی که خود نشر می‌کنید به‌طور ماهیانه و انصافاً و روی هم‌رفته و به نسبت دیگر نشریات «زورکی» و «مصلحتی» این دوره، مطلوب و قابل خواندن است و به مصداق «چار دیواری اختیاری» اما به میل خود قلم می‌زنید و گه‌گاه «شورش» را می‌آورید که راجع به موضوعی از ابتدا تا انتهای مجله فقط راجع به یک سوژه قلم‌فرسایی می‌شود که هرچه دل‌تنگ‌تان می‌خواهد می‌گویید بی‌ذره‌ی انصاف! این شماره اختصاص به مرحوم دکتر فاطمی داشت. خوب «هنرش جمله بگفتی» عیبش را هم ای کاش می‌گفتید که ناشی از کمال بی‌انصافی است، مثل همه‌ی اقوام ایرانی انصاف «ندارید» و ندارند و همه‌ی بدبختی این ملت صرف‌نظر از نادانی، عدم آگاهی تاریخی، تعصب بی‌رویه و زاید دینی و هزار درد بی‌درمان دیگر، اما مهم‌ترین بی‌انصافی است و شما که پروفیسور حقوق هستید و حتماً دستی در مایه‌های «تاریخ حقوق» و تاریخ سیاسی اجتماعی دارید، باید بهتر بدانید که این قوم هرچه می‌کشد، از همین بی‌انصافی و فراموش‌کاری عمیق تاریخی است.

زمانی که فرد یا افرادی را «عزیز» بدانند، به عرش‌اعلایش می‌برند، لقب کبیر، امام، پیشوا، رهبر و چه و چه می‌دهند، از راه تملق و چاپلوسی و ریا و تزویر و همه‌ی صفاتی را که بزرگانی چون خیام و حافظ و مولانا و دیگران برشمرده‌اند، «بت» می‌سازند. هنگامی که دل‌زده می‌شوند و شکم‌ها سیرا چنان بر زمین می‌زنندش و می‌گویند که به نقل قول ذکر شده‌ی شما: «گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست».



غرض از مزاحمت و مقدمه‌چینی آن‌که: در مقاله‌ی مربوط به دکتر فاطمی ضمن تعریف و تمجید و تملق و هرچه که بر سر اعدام او هرچه توانسته‌اید و توانسته‌اند، بی‌انصافی به خرج داده‌اید و داده‌اند. دکتر فاطمی مردی خدمتگزار، خادم و هران‌چه که نوشته‌اید، درست، اما وقتی به نقل قول از مقاله‌ی مندرج در همان مجله از آقای بهنام مولوی که نوشته «اگر به قدرت برسیم و... شاه را (فحش‌های آبدارش به کنار)» می‌گیریم، محاکمه و اعدام و جر و اجر می‌دهیم...؛ شاه نه، شما به‌جای او بودید چه می‌کردید؟ آیا... شأن یک وزیر خارجه هست که به رییس کشور (به هر دلیلی در آن زمان) چنان پرخاش کند؟ گویا فراموش فرموده‌اید که ما در کشورهای این‌سوی آب‌ها (از عنوان جهان سومی خوشم نمی‌آید) از هر قماش‌ی که باشیم، جز کینه‌توزی و انتقام و سربریدن و چشم‌دراوردن و... هنر دیگری داریم؟ «ملت خوش‌استقبال و بدبدرقه» و ملت شعار و تعارف! تعارفات مانج را ببینید: حضرت اجل... اکرم، چاکر، مخلص، خاک پا و چه و چه، حضرت آیت‌الله العظمی، قدس سره و... چه و چه و فحش‌هامان را که از مادر و خواهر و جد و آبا و هفتاد پشت را آن هم به فجیع‌ترین و شنیع‌ترین ترکیبات می‌لرزاند و می‌جنباند، شما که گویا در خارج منظورم «غرب» است تحصیل کرده و زندگی نموده‌اید، آیا هرگز چنین رویه و رفتاری در کشورهایی مثل فرانسه، انگلستان، آلمان یا هر کشور دیگر اروپایی دیده و شنیده‌اید؟ گروهی که هیأت حاکمه را تشکیل می‌دهند، می‌روند و گروه دیگری آن هم به میل و اراده و رأی مردم بر سر کار می‌آیند، اگر دنباله‌ی کارهای سلف خود را نگیرند - که می‌گیرند - چون کارشان طبق اصول و برنامه‌های مردمی است، به گذشتگان خود بد و بی‌راه نمی‌گویند، لعنت نمی‌فرستند و همه‌ی کارهای نیک و مثبت آنان را نفی نمی‌کنند. در فرانسه برای مثال وقتی حکومت سوسیالیست‌ها بر سر کار می‌آید، فرودگاه جدید پاریس را به‌نام رهبر گروه قبلی و رقیب یعنی «دوگل» نامگذاری می‌نمایند، اما در این‌جا؟! جز فحش و بد و بی‌راه بر گذشتگان هیچ ذکر خیری در مورد کارهای درست انجام شده نیست، فقط عیوب و نقایص و بدرفتاری‌ها را می‌بینند.

بحث بر سر طرفداری از آن یا این رژیم نیست که راقم این سطور در هیچ‌یک از آن نمی‌گنجد، بحث بر سر بی‌انصافی، تعارفات، مدهانه، ریا، تزویر و دروغ است که آفت این سرزمین و ملت است، از گذشته‌ها فقط سیاهی‌ها را می‌بینیم و نه اقدامات مثبت و خیر و خوشی‌ها را. و باز صد رحمت به مقاله‌ی آقای مهران که نیمچه انصافی و حدس و گمانی ارائه داده بود. رضاشاهی می‌آید در آن شرایط زمانی آن چنانی اواخر قاجار و خان‌خانی خزعل و سمیتقو و کاشی و غیره، امنیتی برقرار می‌کند، برای تأمین رفاه و آینده‌ی کشور هزاران دانشجو را روانه‌ی غرب می‌کند تا به علم و هنر و پیشرفت مجهز شوند؛ هیچ‌نه حساب نمی‌آید، اما همین که باز هم به اقتضای زمان، آشوبگری سرکوب می‌شود، فریاد برمی‌آورند که ببینید چه کرد و عناوین عوض می‌شود، رضا قلدر و رضا کچل و... بگذریم که جای بحث و جدل نیست، تا بوده چنین بوده و خواهد بود. اما دریغ از کمی انصاف آن هم از افرادی که مدعی عدالت و دموکراسی و از این خزعبلات‌اند... مرا از ذکر نام واقعی معذور بنارید که متأسفانه روزی روزگاری قلم به‌دست بودیم و کتاب‌هایی باز هم متأسفانه در این سرزمین انتشار داده‌ایم، فقط محض یادآوری چند سطر قلمی شد! ۱۳۸۳/۹/۶

۳- حمله‌ی سوم: شخصیت‌های تاریخی و... اصول

که دکتر خسرو سعیدی - تهران

در شماره‌ی هشتم، موزخ آبان‌ماه ۱۳۸۳ حافظ، ص ۷، در مقاله‌ی تجلیل از شادروان دکتر حسین فاطمی مرقوم داشته‌اید: «از اکثر منابع تاریخی... چنین برمی‌آید که دکتر



مصدق... با نفی رژیم سلطنتی و جمهوری کردن ایران موافق نبوده است. اما نامی به خط خود دکتر فاطمی خطاب به آیت‌الله سیدرضا زنجانی وجود دارد که خلاف امر [موافق نبودن دکتر مصدق با استقرار جمهوری] را ثابت می‌کند، دکتر فاطمی در این نامه‌ی محرمانه که آن را قبل از حکم اعدام از زندان نوشته است تصریح می‌کند که: «می‌توانم اکنون که بازپرسی من تمام شده است، به حضرت‌عالی عرض کنم که [دکتر مصدق] از جریان میتینگ [بهارستان] کاملاً مطلع بوده، حتا...»

با توجه به این که شخصیت‌های تاریخی به لحاظ رعایت اصول شخصی در زندگی خود اعتبار پیدا می‌کنند و دکتر مصدق در این مورد صاحب پرنشیب خاص بود، طبعاً این سؤال مطرح می‌شود که کدام نظر پذیرفتنی‌ست، اظهارات منتسب به شادروان دکتر فاطمی مبنی بر موافق بودن زنده‌یاد دکتر مصدق با برقراری نظام جمهوری یا اعتقاد به نظر مستقل آن مرد فداکار در آن شرایط ویژه؟... لذا در این زمینه برای این جانب سؤالات زیر مطرح شده است:

و دخالت شاه در کارهای دولت و تضعیف قوه‌ی مجریه از این طریق درست نیست؛ آیا در موقعیت ۲۵ مردادماه، او ناگهان به اصول دیگری معتقد شده بود؟ دکتر مصدق تندترین انتقادات خود را نیز با ملاحظات احترام به قانون توأم می‌کرد و مسؤولیت‌های ناشی از اعمال شخصیت‌های زیردست خود را کاملاً می‌پذیرفت، هم‌چنان که در طول محاکمات مسؤولیت‌های مربوط به سمت مرحوم تیمسار تقی ریاحی را به‌عنوان مافوق مستقیم او برعهده گرفت...

با توجه به مراتب، حاصل سخنم این است که: در طول تاریخ و در جریان‌های جنبش‌ها و انقلاب، زمانی که موضوع خطیری چون همه‌پرسی، در اوج شوریدگی افراد و بدون تعمق در خرد و خواسته‌ی متعارف جامعه صورت گرفته، اشتباهات وحشتناکی به وجود آمده است؛ در بحران شوم مرداد ۳۲ نیز خبرگان و متفکران با نگرانی از احتمال محقق نظرات و برنامه‌های تدوین‌شده‌ی فعالان چپ و راست تغییر عجزلانه‌ی رژیم را مفید و چاره‌ساز برای دردهای مملکت نمی‌دانستند، قطعاً مصدق وطن‌پرست و دوراندیش نیز خود از آن جمله افراد بود، البته و صد البته استقرار نظام جمهوری واقعی و مبتنی بر آرای روشن مردم ایده‌آل و منتهای آرزوی هر انسان آزاده‌ی بوده است.



آرامگاه حضرت میرزا حسین نائینی معروف به میرزا نائینی (مرجع تقلید عالم اسلام) دکتر فاطمی با شیخ عبدالکریم زنجانی صحبت می‌کند. (عکس از آرشیو دکتر محمدرضا جلالی نائینی)

پاسخ سردبیر به سه حمله: نامه‌های دکتر فاطمی به آیت‌الله زنجانی

این سه اظهارنظر البته باید مورد بررسی اهل اطلاع گیرد. ما علی‌المجاله درباره‌ی زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی و نامه‌های محرمانه‌ی او از زندان به آیت‌الله سیدرضا زنجانی، به مقاله‌ی قبلی خود اضافه می‌کنیم که به‌نظر ما، دلیل صحت قول دکتر فاطمی این است که در نامه‌ی خود به آیت‌الله زنجانی می‌نویسد که دکتر مصدق و نهضت ملی باید خط مشی و طرح کلی دفاع او و دیگران را تعیین کنند. ما اصل دست‌خط دکتر فاطمی را گراور می‌کنیم که می‌گوید:

- آیا اصالت نامه‌ی منسوب به شادروان دکتر فاطمی محرز بوده و در این مورد هیچ‌گونه تردیدی روا نیست، یعنی نامه به‌موقع منتشر و حلاجی شده و به تأیید کارشناسان خط و ربط رسیده است؟

- در صورت مثبت‌بودن پاسخ، آیا میسر بود، مطالب مهم و اظهارنظرهای اساسی روزنامه‌ی باختر امروز در شرایط بغرنج ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، یا جزئیات بیانات فی‌البدهای مسؤولان و سخنرانان پس از کسب نظر نخست‌وزیر تأیید و سپس منتشر گردد؟

- اگر موضوع اطلاع دکتر مصدق از مطالب سرمقاله‌ی مربوط به اعلام جمهوری به‌عمد در بازپرسی‌ها اعلام نشده تا بر میزان محکومیت او افزوده نشود، آیا نوشتن مطلب و اشاعه بعدی آن ضرورت داشته و رسیدگی و تحقیق موضوع را مشکل‌تر نکرده است؟...

نکته‌ی دیگر این که شادروان دکتر مصدق در سال‌های حکومت همانند سی‌چهل سال پیشتر از آن، اوضاع و احوال افکار عمومی جامعه‌ی ایرانی را هنوز برای تغییر نظام مناسب ندانسته و معتقد بود پادشاه در قانون اساسی وقت، مقامی تشریفاتی بوده و امر حکومت و مسؤولیت‌های آن برعهده‌ی دولت برگزیده‌ی مجلس شورای ملی و نمایندگان مردم است



